

بازتاب ستایش آیین و سنن بختیاری و گریز از زندگی مدرن در شعر داراب

رئیزی

ابراهیم ظاهری عبدوند*

چکیده

از دوره مشروطه، در پی سفر سران ایل به اروپا، تأسیس شرکت‌های نفتی و صنعتی و آمد و شد اروپاییان به دیار بختیاری، بختیاری‌ها با زندگی مدرن و شهرنشینی آشنا شدند که این آشنایی، سبب تغییر و تحولات گسترده در زندگی آنان شد؛ به گونه‌ای که این امر واکنش‌های مختلفی را از پذیرش تا مبارزه با شیوه جدید زندگی به دنبال داشت. از جمله گروه‌هایی که در این زمینه دست به نهاده کردن نگرش خود در ایل زدند، شاعران و نویسندگان بودند؛ شاعرانی چون داراب رئیزی که شعرشان تبدیل به آوای ایل و گلبانگ بختیاری شد. هدف در این پژوهش نیز بررسی نوع نگرش به زندگی شهری و نقش آن در بازگشت به آیین و سنن زندگی عشایری در شعر داراب رئیزی و جریان‌شناسی شعر وی در این زمینه است. یافته‌ها و نتایج پژوهش نشان‌دهنده این است که داراب رئیزی به دلایلی چون توجه به پول، نبود احساس در زندگی شهرنشینان و فردگرایی منفی افراطی، از زندگی شهرنشینی و مدرن دلزده و بدین سبب به زندگی عشایری و آیین و سنن آن توجه نشان داده است؛ هرچند از نظر او مدرنیته وارد زندگی کوچ‌روان نیز شده و اکنون از ایل و مال جز اسم و رسمی باقی نمانده است. از جنبه جریان‌شناسی، شعر او را باید بر اساس مکتب رمانتیک بررسی کرد؛ چرا که وی همچون رمانتیک‌ها، برای فرار از زندگی مدرن و پیچیدگی‌های آن، به طبیعت و سنن و آیین عشایری پناه برده است.

واژه‌های کلیدی: داراب رئیزی، آیین و سنن بختیاری، رمانتیسم، شهرگریزی

* دانشیارگروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهرکرد، شهرکرد، ایران. zaheri@sku.ac.ir

۱-مقدمه

در دوره مشروطه و قاجار، بختیاری‌ها از راه‌های گوناگون چون سفر به غرب، آمدن سیاحان غربی به مناطق بختیاری، تأسیس شرکت‌های نفتی و مهاجرت به شهرهای بزرگ ایران، با فرهنگ جدید و تمدن غرب آشنا شدند. در آغاز آنان به دنبال اجرای شیوه‌های جدید زیستن برآمده از تمدن غرب بودند؛ اما جز در عرصه سیاست، این امر، در دیگر صحنه‌های زندگی مانند مسائل اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی بیشتر به صورت یک خواسته باقی ماند، به صورت کامل در زندگی سنتی آنان تأثیر نگذاشت و تأثیر آن، بیشتر مختص به طبقه بالای جامعه یعنی خوانین بود. در پی این آشنایی و در ادامه، زندگی بختیاری‌ها نیز مانند دیگر اقوام و مناطق ایران، دستخوش تغییر و تحولات شد؛ به گونه‌ای که بین آنان این پرسش به وجود آمد که با نفوذ زندگی شهرنشینی و مدرن در ایل، چگونه باید زیست؟ واکنش‌ها به این پرسش متفاوت بوده است؛ چنان‌که عده‌ای در آرزوی غربی شدن و رفتن به غرب بوده‌اند؛ برای نمونه در سفرنامه سفری به سرزمین دلاوران، رحیم خان به عنوان نمادی از خان‌زادگان به کوپر می‌گوید: «من هم بختیاری هستم؛ اما در این مدارس آمریکایی شما خیلی چیز یاد گرفتم. حالا دلم می‌خواهد در خیابان برودوی زندگی کنم، تئاتر و سینما بروم و با دخترهای خوشگل رقص کنم. بیایید با هم جایمان را عوض کنیم. شما خان بختیاری بشوید و من بروم برودوی با دخترهای شما برقصم» (کوپر، ۱۳۳۴: ۱۹) در مقابل برخی به مدرن شدن نگاهی منفی داشتند؛ اما گروه‌هایی نیز معتقد بودند می‌توان تغییراتی در شیوه زیست سنتی داد.

ادیبان از جمله گروه‌هایی بودند که از همان آغاز در این زمینه دست به خلق آثاری در قالب‌های مختلف چون شعر و ترانه زدند و از این طریق، نگرش خود را بیان و آن را در جامعه نهادینه کردند.

از جمله این شاعران، می‌توان از داراب رئیسی نام برد. وی در شعر خود هم به توصیف زندگی شهرنشینی و مدرن پرداخته، هم از زندگی سنتی و عشایری سخن گفته است؛ هم ویژگی‌های رفتاری و خلقی شهرنشینان را نشان داده است و هم عشایری‌ها و آیین و سنن‌شان را. «اشعار این شاعر عمدتاً اجتماعی دینی، اخلاقی و توصیفی است که در قالب‌های مختلف قصیده، غزل، قطعه و دوبیتی سروده شده است. سادگی در صداقت ایلپاتی و صراحت لهجه بر سراسر اشعار این شاعر سایه افکنده و خواننده را به یاد ایل و زندگی روستایی و عشایری و تحسّر و تأسّف بر زندگی از دست رفته و توطن در شهر مشغول می‌سازد» (آسمند، ۱۳۸۰: ۷۸). مسأله اصلی در این پژوهش نیز بررسی نوع نگرش این شاعر به این دو شیوه زیست و رویکردش در این زمینه است.

۱- بازتاب شهرگریزی در شعر داراب رئیسی

از جمله ویژگی‌های فکری بازتاب یافته در شعر داراب رئیسی شهرگریزی است. او از این‌که به شهر آمده، پشیمان و خواهان بازگشت به زندگی عشایری و سنن و آیین بختیاری است؛ ویژگی‌ای که در رمانتیسیم نیز دیده می‌شود؛ یعنی آرزوی از محیط و زمان موجود و فرار به سوی فضاهای دیگر، فرار از پیچیدگی‌های هولناک شهرها و گرایش به زندگی بدوی، زندگی ساده روستاییان و گریز به سبزه‌زاران (حسینی، ۱۳۹۴: ۱۸۷؛ برلین، ۱۳۸۸: ۲۱۵). صدایی که در اشعار داراب رئیسی به گوش می‌رسد صدای عشایرزاده‌ای است که پیش از آمدن به شهر، آن‌جا را جایی می‌داند که آرزوها برآورده می‌شود:

پیش خم هی فکر ای کردم به
شهر
اُوچو و ابیل ای کنن حلوان بهر
پای مهمونِ غریو، جون ایده‌ن

مردمونس نون به مهمون ایده‌ن
(رئیسی، ۱۳۷۲: ۴۸)

اما بعد از آمدن به شهر پشیمان شده است:

کاش ای‌مردم و نیویدم به شهر
کاش نیکردم ز بوم و دام قهر
کاش ای‌مندم، من ایل خمون
تی تش اولاد و فامیل خمون

(همان: ۴۸)

علت این است که این انس گرفته به سنن عشیره‌ای، بر اساس عادات خود در ایل، به قضاوت دربارهٔ شهریان و زیست آنان قضاوت کرده است؛ اما بعد از آمدن به شهر، می‌بیند که از هیچ یک از رسم‌های ایلایاتی بین شهرنشینان خبری نیست:

نه یکی تارف به آدم ایکنه
نه هنه دعوت به سی شُم ایکنه

(همان: ۴۹)

در شهر، هر کس در اندیشهٔ کار خود است:

رهدم دیدم هزار تا چال مور
سرشه و سرزرد و سر اسبید و بور
صد نفری ای ره، هزار تا سون ایا
دهدر و کر، دالو، پیر و پیا
هیچ نی‌پرسن تو ز مال کی‌یی
آرپناهی، بامدی یا راک‌یی
هیچ حال احوال وایک نی کنن
هیچ نونم سی چه وا یک چینن

(همان)

فردگرایی منفی در بین آنان رواج دارد:

هر که هر چی داره، ایره حونه خس
ایره چی مرغ، ای تپه من لونه خس

(همان)

مردم شهر تنها به فکر پول هستند:

مردم ای چو ز دارا و فقیر
دهدر و کر، تاته و دالوی پیر
چاق و لاغر، سالم و کور و ذلیل
هی ای گردن صُحو شَم دیندای‌پیل

(همان: ۵۱)

محبتی در شهر نیست و شهر، شهر دیوار بلند و آهن سرد است:

شهر آهن، شهر دیوار بلند
کی دلم وا چینو چی، تا، ای‌کنه
بس که بد دیده ز ای حرجین سهر
ویدن من شهر حاشا ای کنه

آخرس وارهدنِ من، ایل و مال
تی همه، ای شهر رسوا ای کنه
(همان: ۶۲)

در شعر «من از قبیله سرسخت مرزدارانم» نیز شهر به عنوان جنگل آهن و برکه اندوه
توصیف شده است:

مرا به جنگل آهن که شهر می نامند
من از تبار زلالی چشمه سارانم
نیاورید و غریبانه ام رها نکنید
مرا به برکه اندوه، مبتلا نکنید

(رئسی، ۱۳۷۲ الف: ۵۶)

بر این اساس است که او، ماندن در شهر را برابر با مرگ می داند:

وری ای کر کنیم ری وُر ولایت
ایر مندیم من ای شهر ایسیم
ایر مندیم خمون و آگهی مون
به تخت سینه دیوار ادیسیم
(رئسی، ۱۳۷۵)

(۱۰۲)

چرا که سرزندگی از درون انسان رخت برمی بندد و با طبیعت بیگانه می شود:

صفای چشمه سارون نادری
گمونم شهر گولت زیده کاکا
دل سوز بهارون نادری
که چی گل شوق بارون نادری
(همان: ۱۶)

۲- در خیال بازگشت به ولایت

گریز و رمندگی از زندگی شهری و مدرن سبب شده است تا داراب رئسی، هنگامی
که در شهر می زید، خواب ولات را ببیند:

ندونم لیوه آیم یا به هوشم
من تهرون تیم تا انم یک
که وا دنیا ولات نی فروشم
ایاهه بنگ آصفدر به گوشم

(رئییسی، ۱۳۷۵: ۳۰)

در خیالات خود در شهر با گوش جان، صدای کوچ و کوچ‌روان را بشنود:
 دل، فتاده، باز در سودای کوچ می‌رسد بر گوشِ جان، آوای کوچ
 من در این شهر و به گوشم می‌رسد با دو صد تمکین صدای پای کوچ

(رئییسی، ۱۳۷۲ الف: ۵۸)

همواره در غم ولات و به یاد ایل و مال و آیین و سنن رایج در آن باشد:
 یاد مال و یاد او گویل به خیر یاد گُه و پازنِ سر، گل به خیر
 یاد خُمباز و ملاحیدر به خیر یاد آمرداس و آصفدر بخیر
 ای نشستن دوریک زیر بهون یا سرِ در، زیر طاق آسمون
 حرف ایزیدن ز سالای نُها حرف دل، حرف صفا، حرف وفا
 سرگذشت اتحاد ایل‌ها خین و چو آیین فامیل‌ها
 یاد آوردن، ز گل‌های بهار باروندن پا گُه، تی چشمه‌سار

(رئییسی، ۱۳۷۲: ۴۹)

این موضوع نشان می‌دهد راوی با حالتی نوستالژیک و گرایش به سنن نیاکان، در جست‌وجوی معصومیت از دست رفته است؛ ویژگی‌ای که در اشعار شاعران رمانتیک نیز نمود فراوان دارد (ر.ک: تسلیمی، ۱۳۹۶: ۱۵۳). از دیگر ویژگی‌های مکتب رمانتیسم، «توسعهٔ علاقه به طبیعت و حیات ابتدایی و غیر متمدّن است» (ثروت، ۱۳۸۵: ۷۱-۷۲). در شعر داراب رئییسی نیز این علاقه به طبیعت دیده می‌شود. روای می‌خواهد روح سرگردان و زندانی‌اش را از شهر به طبیعت بازگردانند و با انس دوباره داده به زندگی ایلی، به آن آرامش بخشند:

ای ولات سربسر پاک خمون ای گُه و برد و گل و خاک خمون
 ای صدای کوگ‌های کوه‌سار ای صفای چشمه سارون بهار
 روح سرگردونم مهمون کنین ای به غربت رهدن، شادون کنین
 پاک کنین خرساس و دلداری کنین ای ز زندون جستنِ یاری کنین

(رئسی، ۱۳۷۲: ۴۹)

دست یاری گری به سوی دیگران دراز کند تا او را از زندگی شهرنشینی نجات دهند و
به دل طبیعت بازگردانند:

دلم دی پیر آبیده من شهر
او کهرنگ و مروارید و دیمه
که از جون، سیر آبیده من شهر
ایر ایبو بیاھین وادیارم

(رئسی، ۱۳۷۵: ۱۱۵)

آنچه این دل پیر شده و روح سرگردان را در واقع آرامش می‌بخشد، در واقع طبیعت
عشایر بختیاری است:

دلم ایخوا که تا تیم ایکنه کار
بوینم تپه‌ها و دشت گلزار
خروس خونون، به گوش خم بیشنم
صدای دل‌نشین کوگ کهسار

(همان: ۲۹)

و شیوه زندگی بختیاری که مبتنی است بر دامداری و کشاورزی:

دلم ایخوسه چار تا گلّه میش
زمینی گهپ و ده ورزای چارخیش
هفشتا کر، ولاتی خوش علفچر
چهل مایون و هشتاد و دو نرمیش

(همان: ۷۴)

سننی و آیینی چون ازدواج آسیاوش‌ها و عشق‌ورزی کلوسی‌ها:

چغاخور من عروسی آسیاوش
چهل تا چادر و هفت دست سازی
بیا بید و سوارون دلاور
ملق ایزیدن و ویدن به بازی

(همان: ۱۱۶)

کلوسی آرمونس نیوراهه
دلس وست من مال حسنخون
دلس وستة یه جایی نیدراهه
که او صد میش و ده نرمیش اخواهه

(همان: ۸۷)

و کوچ و راه و رسم آن:

رسی پاییز و مالا ایکنن بار
گرن وایک ره بازفت و شیمبار

پیایل اینشینن وا نم دل

ونن وایک جل و پالین و اوسار

*

*

اوی پاییز و مالا وا کنن بار

پیایل وا خرن شولار و پوزار

دواره واکنن آماده زنگل

جل و بند و وُریس و حور و اوسار

(همان: ۷۷)

داراب رئیسی گرچه از زبان لر به امکانات داده شده به شهرنشینان اعتراض می‌کند:

سی چه پ به گویل شهریمون

ملک و میراث فراوون دادی

مو خجالت اکشم ار که بگم

سهم اونون، تو پنهون دادی

به هو صد دست کُواس زربفت

به مو کردین و ی کلّهوون دادی

به مو ی دالو لیش و نُفتین

به هو ی گوگ غزلخون دادی

به مو نور مه و دید چاله

به هو صد هونه چراغون دادی

لر بازفت نهادی سی مو

به هو صد کاخ، به شمرون دادی

به هو یه دونگ ز اصفاهون

به مو هم گر قلاخون دادی

(رئیسی، ۱۳۷۲: ۴۳-۴۴)

باوجود این چون خداوند به عشایر دلی پر از محبت و مهربانی بخشیده، سپاس‌گزار

اوست و در نهایت زندگی عشایری را بر زندگی شهری ترجیح می‌دهد:

با همه حال هزارون شکر

که به ایما لو خندون دادی

ی دلی پاک، پر از مهر و صفا

چی صفایی که به مهمون دادی

(همان: ۴۴)

در واقع این ویژگی طبیعت ستایی در شعر داراب رئیسی شبیه طبیعت ستایی پر

احساس پیس رمانتیک‌هاست که در نظر آنان «شهر و تمدن مظهر تباهی است و روستا

و طبیعت مظهر پاکی و درستی» (جعفری جزی، ۱۳۷۸: ۸۶).

۳- تهدید آیین و سنن زندگی عشایری و نفوذ مؤلفه‌های مدرنیته در آن

داراب رئیسی به این مسأله نیز توجه دارد که آیین و سنن زندگی عشایری در معرض تهدید شده و از ایل و مال هم جز اسمی باقی مانده است:

خدا بوسِ بیامرز که ایگد
ز ایل و مال جز اسمی نمنده
نه او هد نه علف، نه گلّه میش
پیا خس مرده و اسمس بلنده

(رئیس، ۱۳۷۵: ۱۱۴)

ایلی که زنان آن نمی دانستند روغن نباتی چیست:

ندونم ماپری بید یا که خاتی
ندونست که چنه روغن نواتی

(رئیس، ۱۳۷۲: ۵۳)

اکنون پوشش سنتی خود را تغییر داده‌اند:

خدا کی ماگل ز ره بدر کرد
که کند مینان و توری به سر کرد
(همان)

و مردانش نیز چنین کرده‌اند:

خدا کی زیده گولِ حمزلی ن
که پوشی کاپشن و شلوار لی ن
(همان)

بدین ترتیب با زبانی طنزآمیز به انتقاد از نسل خودباخته پرداخته است. در زمینه تغییر پوشش بختیاری‌ها گفتنی است: «پس از فتح پایتخت و اقامت خان‌های بختیاری در آن‌جا، نوع پوشش آنها نیز تحت تأثیر جامعه شهرنشین دگرگون شد. آشنایی خان‌ها و بی‌بی‌های بختیاری با مردم شهرنشین و حشر و نشر با آن‌ها از یک سو و مسافرت اغلب خان‌ها و خانزادها به کشورهای اروپایی و تأثیرپذیری از آن‌جا از سوی دیگر، موجباتی را فراهم آورد تا در شکل و نوع پوشش بختیاری‌ها تغییراتی ایجاد شود (پوربختیار، ۱۴۰۱: ۴۵).

هر چند داراب رئیسی، اظهار بی‌اطلاعی می‌کند که نمی‌داند چه کسی «بهون مال: سیاه چادر ایل» را کنده است؛ اما فحوای اشعار او نشان می‌دهد ورود مؤلفه‌های زندگی مدرن و شهرنشینی که «استین بهون‌ها» را شل کرده است:

ندونم کی بهونامون کند	ندونم کی به ریش ایل اخنده
که عارف خس افهمه وا اشاره	نزن داراب دی حرف دواره

(رئسی، ۱۳۷۲: ۵۳)

داراب دوران پیش از هم پاشیدن ایل را دورانی توصیف می‌کند که همه در خوشی می‌زیستند؛ دورانی که عشایر زادگان به شهر کوچ نکرده بودند و در شهرها تحقیر نمی‌شدند:

سردرگمی به وادی فرهنگ ما نبود	ای کاش با تمامی غم‌های روزگار
ایلی، اسیر درد بدون دوا نبود	آن روزها که مرتع و دام و عشیره بود
چیزی به چشم مردم ایل آشنا نبود	جز اسب و زین و گرز و تفنگ و سوار
از ایل همچو سنگ فلاخن رها نبود	خوب
تحقیر بی‌حد و سخن نابجا نبود	فرزند، دام داده ز دستِ عشیره‌ام
(رئسی، ۱۳۷۲ الف: ۵۹)	در شهرها ز بی‌خبران حریم او

با این حال داراب به پاسداری از آیین و سنن ایلی در شعر خود می‌پردازد؛ از عشق شون گله می‌گوید، حرکات تاته شهواز را توصیف می‌کند، رسم پرپین کردن را به تصویر می‌کشد، به مدح پیای بختیاری می‌پردازد و از اوکی کردن سخن می‌گوید.

نتیجه‌گیری

نتایج پژوهش نشان‌دهنده این است که داراب رئیسی به دلایلی چون فردگرایی منفی، مصرف‌گرایی، پول‌پرستی و خالی شدن زندگی افراد از حس انسان‌دوستی، نگرشی منفی به شیوه زیست زندگی شهرنشینی و مدرن دارد. بدین سبب او دیگران را دعوت به بازگشت به زندگی عشایری و سنن و آیین آن کرده است؛ هر چند که از نظر او مؤلفه‌های زندگی مدرن نیز وارد زندگی عشایری شده است و این امر سامان زندگی عشایری را بر هم زده است. از نظر جریان‌شناسی شعری و نوع مکتب ادبی، شعر داراب رئیسی، شعری رمانتیک است؛ چرا که وی مانند رمانتیک‌ها، با دلزدگی از زندگی مدرن، به طبیعت بکر عشایری بازگشته است و برای فرار از پیچیدگی‌های زندگی شهری، به زندگی عشایری که دارای اصالت خاص هستند، پناه برده است.

منابع

- آسمند، علی (۱۳۸۰) تاریخ ادبیات در قوم بختیاری، اصفهان: انتشارات شهسواری.
- تسلیمی، علی (۱۳۹۶) پژوهشی انتقادی - کاربردی در مکتب‌های ادبی، تهران: کتاب‌امه
- ثروت، منصور (۱۳۸۵) آشنایی با مکتب‌های ادبی، تهران: سخن.
- جعفری جزئی، مسعود (۱۳۷۸) سیر رمانتیسیم در اروپا، تهران: نشر مرکز.
- حسینی، رضا (۱۳۹۴) مکتب‌های ادبی، تهران: انتشارات نگاه.
- رئیزی، داراب (۱۳۷۲) گلبانگ بختیاری، شهرکرد: انتشارات ایل.
- _____ (۱۳۷۲ الف) آوای ایل، شهرکرد: انتشارات ایل.
- _____ (۱۳۷۵) دویستی‌های بختیاری، شهرکرد: انتشارات ایل.
- کوپر، مریان سی (۱۳۳۴) سفری به سرزمین دلاوران، ترجمه امیرحسین ظفر، تهران: مؤسسه مطبوعاتی امیرکبیر.

